

آینه پژوهش ۱۸۶۴
سال سی و یکم، شماره ششم،
بهار و اسفند ۱۳۹۹

نکته حاشیه یادداشت

۳۵۹-۳۹۴



ارسل جعفریان | جویا جهانبخش |
اروچ الله شهیدی | احمد خامه یار |
امرتضی کریمی نیا | سهیل باری گل دزه |
امحمد ابراهیم مالمیر |

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سید محمد فاطمی قمی در مقام مترجم

درباره مرحوم سید محمد فاطمی قمی (۱۲۹۴ ق. ۱۳۲۴ ش) فراوان نوشته شده و بیشترین ستایش از او به دلیل نقش مهمی است که در تدوین قانون مدنی ایران داشته است، قانونی که غالباً از آن به عنوان یک شاهکار حقوقی یاد می‌شود. در بیشتر شرح حال‌هایی که برای وی نوشته شده، اشاره به خاطرات او شده بود. بخشی از این خاطرات ابتدا در پیام بهارستان و سپس در سال ۸۹ زمانی که در کتابخانه مجلس بودم، به کوشش آقای احمد رضا نائینی و دوست ما آقای دکتر زندیه تحت عنوان «خاطرات سید محمد فاطمی قمی» منتشر شد. اکنون اگر کسی دوست دارد تا با زندگی وی آشنا شود، بهتر است آن خاطرات را بخواند. او البته صرفاً دانش فقهی. حقوقی نداشت، بلکه در عمل هم، چندین دهه، در بالاترین مقامات قضایی بود. کتاب درسی او با عنوان فقه فارسی، برای مهر و موم‌ها منتشر شده و در مدارس تدریس می‌شد. دست‌کم دو نمونه از این فقه فارسی می‌شناسیم. یکی که سال ۱۳۱۱ برای رده‌های پنجم و ششم ابتدایی بوده و دیگری چاپ سال ۱۳۱۷ که برای دوره اول دبیرستان بوده است. یک خاطره از استواری او در عمل که در مقدمه کتابچه دیگر او با عنوان «فقه فارسی» آمده گواه روش او است:

«زمانی که در مقام ریاست شعبه چهارم دیوان کشور قرار داشت، از طرف داور به او ابلاغ می‌شود که نظر شاه در این پرونده چنین است. آن مرحوم می‌گوید، آنچه حق است رعایت خواهد شد و مسئول جوابگویی آن من هستم. ظاهراً نظر شاه در آن پرونده رعایت نمی‌شود. روزی در مراسم سلام رسمی، شاه در برخورد با مرحوم فاطمی، از او مواخذه نموده، می‌گوید: مگر پیغام مرا داور به شما نداد؟ در پاسخ می‌گوید: چرا داد و من با اطمینانی که داشتم اعلی حضرت نظری جز اجرای عدالت نداشتند، و به این وسیله خواسته‌اند مرا امتحان کنند که تا چه حد نفوذپذیر هستم، بنابراین، نظر قلبی اعلی حضرت

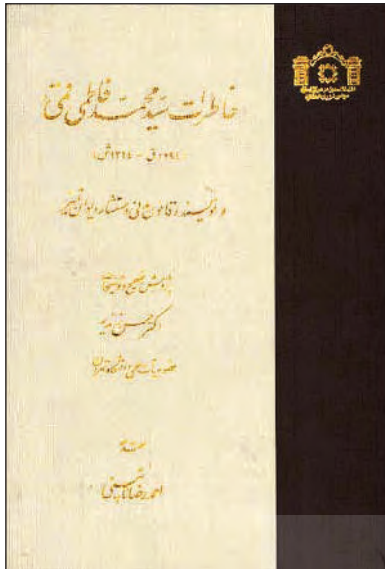
که همان احقاق حق بود، عمل شد. رضاشاه سر خود را زیر انداخته و رد می شود.»

سید محمد فاطمی قمی، برای قمی ها، به واسطه بیمارستانی که در این شهر ساخت و به نام خود او شهرت یافت، شناخته شده است. او که هر دو فرزندش، پیش از درگذشت خودش، از دنیا رفتند، دارایی خود را صرف ساختن همین بیمارستان کرد. این بیمارستان که در ۴ فروردین ۱۳۱۰ در حضور مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، کلنگ شروع آن به زمین زده شد. طبعاً در منابع تاریخ قم، شرح آن آمده است.



اما وجه دیگر مرحوم فاطمی که می خواهم در اینجا اشاره کنم، ترجمه دو کتاب از عربی به فارسی است که دست کم یکی از اینها از نظر قرار گرفتن در یک سبک از کارهای منتشره در این زمینه، از ناحیه

دین داران، در آن مقطع تاریخی اهمیت دارد. داستان از این قرار است که ما ایرانیان، چنان که همه آگاهیم، اندوخته هایمان در باب تمدن نوین، از طریق اروپا آمده است. اما به طور خاص، باید از نقش استانبول، تفلیس، بلاد عربی، و شبه قاره، در این زمینه یاد کنیم. در این انتقال، طبعاً «ترجمه» اهمیت داشت. صدها کتاب در دوره قاجار از زبان های فرنگی به ویژه فرانسوی به فارسی ترجمه شد. اینها بیشتر در تاریخ و شماری داستان و یا سفرنامه و نیز کتب علمی و پزشکی بود. در اندیشه های سیاسی و حقوقی و اسلامی و تمدنی هم آثاری ترجمه شد. در این میان، به خصوص در دوره ای که بلاد عربی فعال تر شدند، آثاری از عربی به فارسی درآمد. برخی از آنها، اصالتاً از زبان های فرنگی به عربی درآمد و منتشر شده بود و برخی هم زبان اصلی آنها عربی بود. رویکردی که در شماری از این آثار وجود داشت، در این مقطع از تاریخ ما، یعنی سال های بعد از مشروطه و توجه شماری از فرهیختگان ایرانی را به خود جلب می کرد، نوشته های نودر دفاع از اسلام بود، اسلامی که قدری مدرن و بروز شده بود. در کل باید گفت، شمار این مترجمان در ایران که کتاب یا مقاله، از مطبوعات و منشورات عربی به فارسی درمی آورند و هدفشان ارائه تصویری جدید از اسلام بود کم نیست و زمانی باید در این باره، به صورت مستقل مطلبی تهیه شود. برخی از این آثار، از چهره های غربی بود که درباره مزایای اسلام نوشته بودند. این قبیل آثار، تأثیر دوچندانی در میان مسلمانان داشت و مرتب به آنها ارجاع داده شده و گفته می شد که آنها هم اعتراف دارند که دیدگاه های اسلام در زمینه های مختلف درست و عالی است. این ادبیات در دوره پهلوی اول به سرعت گسترش یافته و در مطبوعات نوشته ها و مقالات و قطعات کوتاه و بلندی از آنچه آنها در تأیید اسلام گفته بودند، منتشر می شد.



مرحوم فاطمی، صرف نظر از کارهای حقوقی خود، دو کتاب از عربی به فارسی درآورد که یکی از آنها نمونه‌ای از همین جریان فکری است. کتاب اسلام، افکار و اندیشه‌ها، از کنت هنری دوکاستری، یکی از این آثار بود که توسط احمد فتحی زغلول پاشا به عربی ترجمه شده و مرحوم آقا میرزا سید محمد قمی فاطمی (مستشار دیوان عالی تمیز) ترجمه و به سال ۱۳۰۹ خورشیدی منتشر شد. احمد فتحی زغلول پاشا، مترجم شناخته شده آثار فرنگی‌ها درباره اسلام و تمدن اسلامی است. او مترجم جوامع الکلم از گوستاولوبون و همین طور کتاب سر التقدم الانگلیز (از ادمون دیمولان)، روح الاجتماع، سیر تطور الامم (هر دو از گوستاولوبون)، است.

مرحوم فاطمی یک مقدمه کوتاه بر این اثر در حد نیم صفحه نوشته و خواننده را به مقدمه مفصل احمد فتحی زغلول پاشا ارجاع داده

و گفته شبهه‌ای که در ترجمه این کتاب در ذهن داشته، توسط زغلول در مقدمه عربی پاسخ داده شده است. زغلول در مقدمه، از اختلاف نظر دوستانش درباره ترجمه یا عدم ترجمه کتاب از فرانسه به عربی سخن گفته و دلایل ترجمه شدن اثر را بر عدم ترجمه آن، درست‌تر و بهتر دانسته است. مخالفان می‌گفتند، درست است که کتاب علمی و تحقیقی است، اما برخی از تشنیعات و شبهات قدیمی مسیحیان نسبت به اسلام، در آن درج شده است. زغلول می‌گوید، خود نویسنده هم اینها را اوهامی دانسته که مسیحیان قرون وسطی نسبت به اسلام مطرح می‌کرده‌اند و طبعاً آنها را نادرست می‌داند. او از مؤلف فرانسوی ستایش می‌کند که به پاسخ‌گویی به این شبهات پرداخته و آن را رد کرده است. نکته دیگر این‌که علمای قدیم هم نقل شبهات و حرف‌های باطل را ایراد نمی‌دانستند، آنها مطالب باطل را می‌آوردند و پاسخ می‌دادند. احمد فتحی، روش علمی مؤلف را ستوده و آن را عادلانه تلقی کرده است. «بر من معلوم شد که غرض مؤلف حقیقت است، هر چه باشد، و در بعضی از مواضع کتاب که نقلش با احکام شرعی موافقت ندارد، او را مواخذه نمی‌کنم...». در ضمن باید توجه کرد که او این کتاب را برای فرانسوی‌ها نوشته نه مسلمانان. این ملاحظه مهمی است. بماند که در میان ما مسلمانان هم بدعت‌های زیادی بوده که باید متوجه آنها باشیم. به هر روی، به نظر می‌رسد مقدمه زغلول، مقدمه جالبی است.

و اما نویسنده، داستان را از وقتی شروع می‌کند که به عنوان جوانی ۲۵ ساله. در زمان استعمار الجزایر توسط فرانسوی‌ها. در منطقه حوران، مابین زرقوم و سجیر، با شماری از اعراب حرکت می‌کرده، کسی از آنها شعر می‌خوانده و بقیه هم آواز می‌شدند و اشعار هم که برخی را می‌فهمیده و برخی را نه، در ستایش وی بوده است. یک بار برای نماز عصر همه از اسب‌ها پیاده می‌شوند. او که از دور نماز جماعت آنها را

تماشا می‌کرده، شیفته آنها می‌شود. «چه قدر منظره آن جماعت خوش بود، با نظامی که در حال نماز داشتند». «من خود را در آن بیابان، تنها و بی و قرمی دیدم». «حس کردم که مجذوب حلاوت اسلام شده‌ام». «شروع کردم به نوشتن درباره اسلام». این زمینه‌ای برای تألیف این کتاب می‌شود.

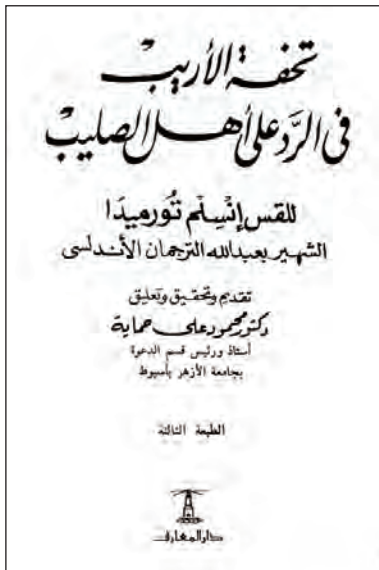
نویسنده می‌گوید برای معرفی اسلام، هم از نوشته‌های مستشرقین استفاده کرده، هم مستغربین، یعنی فرنگی‌هایی که در الجزایر مابین مسلمانان زندگی کرده‌اند. البته مستشرقین مواد علمی بیشتری در اختیار می‌گذارند که «به واسطه آنها نوشتن تاریخ اسلام در این زمان سهل‌تر می‌شود». گروه دوم از دل جماعت مسلمانان بیشتر آگاهی دارند، چون میان آنها زندگی کرده‌اند. همین شروع نشان می‌دهد که نگاه مؤلف به مسئله اسلام چگونه است. او می‌گوید «من مدت‌های



زیاد با عرب‌ها معاشرت کرده‌ام، و به معرفت طبایع شرقی‌ها زیاد اشتغال داشته‌ام، و طریق طریق مستغربین الجزایر است و به این جهت از مستشرقین محترم عفو و اغماض می‌طلبم». او می‌گوید، باین حال مرا متمایل به عرب ندانید، یعنی مانند کسانی که «به عرب متمایل‌اند، و درباره اسلام هرچه که در اثنای سیاحت مختصر خود یاد گرفته‌اند، می‌نویسند، و کلماتشان مبنی بر تخیل است». «مقصود من از این کتاب، تمجید اسلام نیست، بلکه چون دیدم مسئله اسلام در این عصر از مسائل بزرگی است که ذهن محققین به آن مشغول گردیده، و برای همین مسئله یک مجله علمی در پاریس تأسیس شده که موجب پیشرفت کار مسلمین گردیده به حدی که مسیحیین که بعضی از آنها اولاد اهل صلیب‌اند، با مسلمین کمک مالی کردند، برای بنای مسجدی که مسلمین در آنجا عبادت خداوند نمایند، من این رغبت مردم را غنیمت شمردم و در صدد برآمدن تنبیه کنم بر بعضی از غلط‌ها که راجع به پیغمبر عربی و دین اسلام در افکار ما مسیحیین راسخ گشته».

هدف کتاب معرفی اسلام بوده، اما این کار در ظرف تاریخ صورت گرفته است. کتاب در هفت فصل تنظیم شده است. فصل اول: «صدق محمد ص»، فصل دوم «اسلام و فتوحات، اسلام در شرق، در اندلس، ... نتایج تسامح دین اسلام، فصل سوم: تعدد زوجات... «حشمت و وقار نزد مسلمین»، فصل چهارم سعادت اخروی نزد مسلمین، فصل پنجم قضا و قدر نزد مسلمانان، فصل ششم انتشار اسلام در ایام فتوحات عربی، نقش تجار مسلمین، انتشار اسلام در افریقای وسطی، فصل هفتم، اسلام در الجزایر، امتناع مسلمین از نصرانی شدن، جمعیات دینی در اسلام و...»

مؤلف در این کتاب، ارزیابی‌ها و قضاوت‌های فراوانی دارد که مرور بر همه آنها، خارج از حوصله



این گزارش کوتاه است. بدون شک، این اثر می‌تواند مدلی از نگاه اروپایی‌ها را به اسلام در اواخر قرن نوزدهم نشان دهد. بی‌مناسبت نیست اگر کسی یک بار دیگر این کتاب را از زبان اصلی فرانسوی آن ترجمه و منتشر کند. به گفته مترجم عربی، اصل کتاب در سال ۱۸۹۶ میلادی منتشر شده است. ترجمه فارسی در دی. اسفند ماه ۱۳۰۹ توسط چاپخانه خاور طهران، منتشر شده است.

ترجمه تحفه الاریب اثر دیگری از مرحوم فاطمی

مرحوم فاطمی کتاب دیگری را نیز از عربی به فارسی در آورده که با چاپ سنگی، منتشر شده است. از چاپ نخست عربی آن بی‌اطلاع، چاپی که به احتمال در اختیار مرحوم فاطمی قرار گرفته است تا ترجمه کند، اما چاپی که تصویرش را ملاحظه می‌کنید، سال ۱۹۹۲ منتشر شده است. ترجمه این کتاب توسط مرحوم فاطمی، به دنبال هجوم مبلغان مسیحی در جهان اسلام است که پس از اوج‌گیری جریان استعمار در قرن نوزدهم، و اوایل قرن بیستم، به شکل تندتری نسبت به قبل، مطرح شد.

کتاب تحفه الاریب در سال ۸۲۳ توسط یک مسیحی مسلمان شده که نامش را عبدالله گذاشته، به عربی نوشته شده، در سال ۱۸۸۵ به فرانسه ترجمه و در مجله تاریخ ادیان منتشر شده است. ترجمه فارسی این کتاب، توسط سید محمد فاطمی صورت گرفته و آنچنان که در پایان کتاب آمده ترجمه یا انتشار در سال ۱۳۳۳ ق (۱۲۹۴ ش) به انجام رسیده و طی ۲۲۲ صفحه منتشر است.



یک صفحه مقدمه توسط «سید محمد حسین حجت الاسلام زاده اصفهانی» در معرفی این اثر نوشته شده که به این شرح است: «... اما بعد مؤلف این کتاب مستطاب، یک نفر از علما و کشیشان معروف جلیل‌القدر نصارا باشد که پس از کتب مقدماتی، مدت بیست سال مشغول تحصیل علوم دینی و اقتباس معلومات مذهبی از کتب آسمانی بود، تا آنکه اخیراً به هدایت اوستاد خود کشیش بزرگ و رئیس کل مذهبی نصارا... که اولین عالم به کتب تورات و انجیل و صحف سماوی است، حقانیت مذهب اسلام و نسخ و بطلان مذهب نصارا را دریافته، و این امر را مکتوم داشته تا از شهر نبونیه... مهاجرت کرده، و بعد از یازده ماه به شهر تونس (دارالسلطنه مسلمین) [آمده]

و در خدمت سلطان ابوالعباس احمد به شرف دین اسلام مشرف گشته، و نام خود را شیخ عبدالله گذارده، و پس از چندی در سنه ۸۲۳ هجری (پانصد و بیست و یک سال قبل) این کتاب را تألیف نموده، و هرچند مبنای کتاب را اختصار است، ولی چون از روی بصیرت و اطلاع نوشته شده، و آنچه که از عملیات علمای نصارا و کتب آنها نقل می کند، به چشم خود مشاهده کرده، بلکه همان اعمال را مرتکب بوده است، لذا بیشتر از کتب دیگران که به تفصیل مرقوم داشته اند، قابل استفاده عامه و محل توجه می باشد، و چون اصل نسخه آن عربی و خیلی هم عزیزالوجود و به لسان فارسی تاکنون ترجمه نگشته بود، لهذا حسب الخواش جمعی از مؤمنین حضرت حجت الاسلام آقایی آقا میرسید محمد قمی. دامت برکاته. به فارسی ترجمه فرموده و این عاصی متکفل طبع و نشر آن گردیدم. الاحقر سید محمد حسین حجت الاسلام زاده اصفهانی غفرله.



جالب است بدانیم این کتاب، یعنی تحفه الاریب فی الرد علی اهل الصلیب یک بار دیگر هم توسط آقای سید محمد تقی صدرالاشراف تبریزی که سال ۱۳۷۲ق هنوز زنده بوده [دام ظلّه الوارف] توسط چاپ بوذرجمهری مصطفی، در ۱۱۴ صفحه منتشر شده است. یک وقتی باید این دو ترجمه را مقایسه کرد.

رسول جعفریان

أَعْدَى مِنَ الشَّنْفَرَى

در لغت نامه دهخدا ذیل «شَنْفَرَى» می‌خوانیم: «نام شاعری است از حد درگذرنده و منه المثل: اعدی من الشنفری. (منتهی الارب). . . .».

در متن پژوهیده مُنْتَهَى الْأَرْبِ (مُنْتَهَى الْأَرْبِ فِي لُغَاتِ الْعَرَبِ، عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ صَفِي پوری، مُقَدِّمَهُ، تَصْحِيحُ، تَعْلِيقَاتُ وَ فَهَارِسُ: دَكْتَرِ عَلِيْرِيضَا حَاجِيَانُ نَزَاد، ج: ۱، تَهْرَان: اَنْبِشَارَاتِ سُحْن، ۱۳۹۷ هـ.ش.، ۲ / ۱۶۵۷)، در ماده «ش ف ر» آمده است: «شَنْفَرَى: نام شاعری، و فی المثل: "أعدى من الشنفرى" و هو من العدائين».

در بعض چاپهای سنگی هم که در دسترس من بود، عبارت همین است (نکته: مُنْتَهَى الْأَرْبِ فِي لُغَاتِ الْعَرَبِ، تَصْحِيحُ: فَرِيحُ اللَّهِ بْنِ هَاشِمِ الْحُسَيْنِيِّ الْقَاسَانِيِّ وَ...، چاپ سنگی، طهران: دارالطباعة كربلانی مُحَمَّد حَسِينِ طهرانی، ۱۲۹۶. ۱۲۹۸ هـ.ق.، ص ۶۳۸).

نمی‌دانم منبع گفتار و دهخدا، همین عبارت کتاب عَبْدِ الرَّحِيمِ صَفِي پوری است یا نه.

باری، هرچه باشد، و هرچند این شاعر ضلوعک جاهلی. اَعْنَى: شَنْفَرَى. بی‌گمان مردی "از حد درگذرنده" بوده است، آن «عَدَاء» بودن وی و بخصوص مَثَلِ «أَعْدَى مِنَ الشَّنْفَرَى»، به این "از حد درگذرنده" بودنش پُرارتباطی ندارد؛ بلکه شَنْفَرَى، از دوندگان تیزپا بوده است، و در فرهنگ عربی به دوندگی وی و امثال وی مَثَل می‌زده‌اند.

«عَدَاء» یعنی: بسیار تیزدو. «أَعْدَى» هم در «أَعْدَى مِنَ الشَّنْفَرَى» یعنی: دونده‌تر.

در خود لغتنامه دهخدا، ذیل «أَعْدَى»، از جمله آمده است:

«|| بهتر دونده. (ناظم الاطباء). دونده تر. (یادداشت بخط مؤلف): و سلیک بن سلکة کان اعدی الناس حتی ان الفرس لایدرکه. (صبح الاعشى ج ۱ ص ۴۵۲).»

- امثال:

* اعدی من الحیة.

* اعدی من الذئب.

* اعدی من السلیک.

* اعدی من الشنفری.

* اعدی من الظلم. (یادداشت بخط مؤلف).».

تَقْدِمُ مَحْجُوب

حکیم فردوسی در دیباجه شاهنامه فرموده است:

ثُرا از دو گیتی برآورده اند به چندین میانجی پیورده اند

نخستین فکرت، پسین شمار تویی خویشتن را به بازی مدار

(شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی، مقدمه تحلیلی، نکته های نویافته از: مصطفی جیحونی، ج: ۲، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش، ۱ / ۴، ب ۶۵ و ۶۶).

بر سر این دو بیت فردوسی و خاصه بیت دوم، گفت وگوها رفته است. در میان اقوال گوناگون، رای مختار آنست که «نخستین فکرت، پسین شمار»، به عبارت حکمی «أَوَّلُ الْفِکْرِ، آخِرُ الْعَمَلِ» ناظر است که از اقوال زبائرد فرزنانگان باستان بوده و در بعض دیگر مثنهای کهن فارسی چون گلیله بهرامشاهی و جام جم اوحدی مراغی و ... نیز به عین لفظ یا مضمون آمده است.

باری، جلب تنبیه بسیاری از فضیلهای معاصر به پیوند «نخستین فکرت، پسین شمار» با «أَوَّلُ الْفِکْرِ، آخِرُ الْعَمَلِ»، رهین اشارت و افادیت استاد ادب، آقای دکتر مهدی نوریان، است. وَفَقَهُ اللَّهُ لِكُلِّ خَيْرٍ!

سالها پیش شاهنامه شناس آرجمند، استاد مصطفی جیحونی. زید عزه! در گفتاوردها از بیانات شفاهی آقای دکتر مهدی نوریان بدین پیوند تصریح کردند (نگر: آشنا. مجله، س ۳، ش ۱۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۳۸ و ۳۹ / از مقاله «بررسی بیت هایی از شاهنامه / بخش اول» به قلم استاد مصطفی جیحونی) و پسان تر خود آقای دکتر نوریان گفتاری علی حده پرداختند و در آن مقالته بشرح در این باره قلم فرسودند و با گواجویی به مثنهای کهن فارسی چون گلیله بهرامشاهی و جام جم

أوحى این پیوند را بیش از پیش ایضاح فرمودند (نگر: نشر دانش. مجله. ش ۹۳، پاییز ۱۳۷۸ ه.ش. صص ۲۹. ۳۵: مقاله «نخستین فکرت، پسین شمار» به قلم دکتر مهدی نوریان).

سعی استاد نوریان در ایضاح و شرح آن معنی، البته مشکور است؛ لیک در تنبیه به اصل این پیوند میان «نخستین فکرت، پسین شمار» و «أول الفکر، آخر العمل»، فضل تقدم از آن استادی است دیگر که تقدم او از دیده کثیری از نگرندگان محبوب مانده است و او، کسی نیست جز آنوشه یاد استاد «دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ مَحْجُوب». نَعَمَدَهُ اللهُ بِعُفْرَانِهِ.

استاد فقید، زنده نام دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ مَحْجُوب، در کتاب کثیرالفائدة سبک خراسانی در شعر فارسی که از چاپ نخست آن بیش از نیم قرن می گذرد و لایذ به قید مطالعت عموم اوستادان ادب و خاصه متن شناسان کارآموده اندرآمده است، بیت مورد بحث شاهنامه را آورده است و تصریح کرده که این بیت ناظر است بدان عبارت (نگر: سبک خراسانی در شعر فارسی. بررسی مختصات سبکی شعر فارسی از آغاز ظهور تا پایان قرن پنجم هجری، دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ مَحْجُوب، چ: ۱. از برای این ناشران، تهران: انتشارات فردوس. و انتشارات جامی، بی تا، صص ۴۲۵ و ۴۲۶). البته آن مرد دانشور استاد را لغزشی نیز افتاده، و آن، این است که پیوند آن بیت و آن عبارت را از مقوله «اشاره به احادیث یا ترجمه و درج و حل و تضمین آن در شعر» قلم داده است؛ و پیدا است که «أول الفکر، آخر العمل» را حدیث پنداشته؛ حال آن که بظاهر حدیث نیست و از اقوال اهل حکمت است.

باری، کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی که نویسنده فقیدش هفت سال تمام را مصروف «گردآوری شواهد و مدارک آن» کرده و قریب سه سال در «کار تصحیح و طبع این تالیف» به سر برده است، در زمره فوائد بی شمارش بدین بیت حکیم فردوسی نیز پرداخته و فحوائی آن را نازک بینانه تبیین کرده است و گویا در مکتوبات استادان و متن شناسان روزگار ما، این قدیم ترین اثری است که بصراحت منشیاً تعبیر فردوسی بزرگ را نشان داده است؛ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَعْلَمُ.

دانشورانی که به ضرب سزنیزه گشته شدند!

عربی دان فاضل فقید، استاد سید غلامرضا تهمی بیرجندی (برادرزاده مرحوم علامه سید محمد فرزانه رضوان الله علیهما)، حکایت می فرمود که:

زمانی از سوی یکی از ناشران به «ویراستاری» یا «نمونه خوانی» کتابی فراخوانده شد که از عربی به

فارسی ترجمه شده بود و بر شرح حال شماری از نامداران و دانشوران قدیم اِشْتِمَال داشت. در آن کتاب یک جا خواندم که فلان کس به واسطه زخم سرنیزه از جهان رفت. قدری پیشتر رفتیم؛ دیدم که نوشته بهمان کس هم به واسطه زخم سرنیزه از جهان رفت. باز پیشتر رفتیم؛ و دیدم کسان دیگری هم به واسطه زخم سرنیزه از جهان رفته‌اند. مُعَمَّائِی شُد: چرا همه این نامداران و دانشوران را با سرنیزه می‌کُشته‌اند؟! ... به متنِ عَرَبی رُجوع کردیم. مُشْکِل حل شد. معلومان گردید که اَمْر بَر مُتْرَجِم مُشْتَبِه گردیده است و اِشْکال به ترجمه «طعن» بازمی‌گردد.

در زبانِ عَرَبی وقتی گفته می‌شود: «طُعِنَ فُلَانٌ» یعنی: «فلانی به ضربِ نیزه / سرنیزه / سِنانِ مَجْرُوح گردید». در عین حال «طُعِنَ» به معنای "دُچارِ طاعون / بیماریِ فراگیر شد" نیز هست. ^۱ واژه «مَطْعُون» نیز، هم به معنای کسی است که به زخمِ سِنانِ مَجْرُوح گردیده و هم به معنای طاعون زده و مُبْتَلَا به بیماریِ فراگیر به کار رفته.

در آن سالهای موردِ بحث، بیماریِ فراگیری آمده بوده است و شماری از نامداران و دانشورانِ بدان دُچار شده و از جهان رفته بوده‌اند. در متنِ عَرَبیِ کتاب نیز همین معنی با کاربردِ مادّه لُغَویِ "طعن" بیان گردیده بوده است؛ لیک مُتْرَجِم که این معنی را نمی‌شناخته یا دستِ کم مدّ نظر قرار نداده بوده، خیال کرده بوده است که همه این اعلام را به ضربِ سرنیزه کُشته‌اند!!!!

جويا جهانبخش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نکاتی از آثار استاد جلال‌الدین همایی (۴)

نویسنده کشف الوجوه الغرلمعانی نظم الدرّ

شرح قصیده تائیه ابن فارض به عربی... که از شروع بسیار معروف و ممتاز تائیه است و کاملاً ادیبانه و عالمانه شرح شده است و از احاطه کامل شارح در فنون ادبیه و فلسفه و عرفان حکایت می‌کند... این شرح در تهران به سال ۱۳۱۹ هجری قمری چاپ شده اما به اشتباه آن را به کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی نسبت داده‌اند. از جمله دلایل اینکه شرح مطبوع از عزالدین محمود (کاشانی) می‌باشد، این است که قسمتی از عبارات آن شرح را که با کتاب چاپ شده، کاملاً مطابق است، جامی در نفعات الأُنس نقل کرده و از این رهگذر دلیلی برای معرفی کتاب و انتساب آن به عزالدین محمود به دست داده است.

نفعات الأُنس در ترجمه عزالدین محمود می‌نویسد:

«وی صاحب ترجمه عوارف است و شارح قصیده تائیه فارضیه و بسی حقائق بلند و معارف ارجمند در این دو کتاب درج کرده است و قصیده را شرح مختصر مفید نوشته است و کشف معضلات و حل مشکلات آن کرده است، به مقتضای علم و عرفان و ذوق و وجدان خود بی‌آنکه مراجعت کند به شرح دیگر، چنانکه در دیباجه آن می‌گوید: «و لم أرجع فی إملائه إلی مطالعة شرح لکیلا یرتسم منه فی قلبی رسوم و آثار تسدّ باب الفتوح.....»

دلیل دیگر که بر خود نگارنده در طی مطالعه و ممارست متمادی در مصباح الهدایه و شرح تائیه و آشنا شدن با سبک فکر و تعبیرات مؤلف آنها عزالدین محمود معلوم شده و انتساب شرح مزبور را به عزالدین محقق ساخته، این است که دو کتاب مزبور با اینکه یکی فارسی و دیگری عربی است، در

سبک عرفانی و طرز فکر و اسلوب تعبیرات و استعارات طوری موافق است که احیاناً یکی ترجمه دیگر می‌نماید و به خوبی نشان می‌دهد که هر دو ریخته یک قلم و ساخته و پرداخته یک ذوق و اندیشه است. محض نمونه یک سطر از فصل سوم قسم دوم مقدمه شرح تائیه را «فی الوجد والوجود» با عبارت مصباح الهدایه فصل چهارم از باب چهارم به عنوان «فصل چهارم در وجد و وجود» نقل می‌کنم:

مصباح الهدایه: «مراد از وجد واردی است که از حقّ تعالی بردل آید و باطن را از هیأت خود بگرداند، به احداث وصف غالب چون حزنی یا فرحی. جنید رحمه الله گفته است: «الوجد انقطاع الأوصاف عند سمة الذات بالسرور» و ابوالعبّاس عطا گفته است: «الوجد انقطاع الأوصاف عند سمة الذات بالحزن»

شرح تائیه: الوجد مصادفة الباطن من الله سبحانه و اردا یورث فيه سرورا و حزنا و یغیره عن هیأته و یغیبه عن أوصافه بشهود الحقّ. قال الجنید: «الوجد انقطاع الأوصاف عند سمة الذات بالسرور» و قال ابن عطا: «هو انقطاع الأوصاف عند سمة الذات بالحزن»

از این قبیل توافق ما بین دو کتاب فراوان است و احتمال اقتباس یا شائبه انتحال هم نسبت به این گونه مؤلفان پرمایه شایسته و سزاوار نیست.^۱

اشتقاق کلمه صوفی

درباره اشتقاق کلمه صوفی عقاید و آرا مختلف است. نگارنده عقاید و احتمالات مختلف را تا حدود بیست قول تتبع کرده است و اینک خلاصه تتبع خود را در تحت ده عنوان با آنچه صحیح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ به اختصار ذکر می‌کند:

۱. ابوالقاسم قشیری مؤلف رساله قشیری و پیروان او برای کلمه صوفی اشتقاق عربی قائل نشده اما ریشه اشتقاق آن را در غیر عربی هم معین نکرده‌اند... در رساله قشیری می‌گوید: «ظاهر آن است که این کلمه اشتقاق عربی ندارد و به منزله لقبی است که به طائفه و فرقه مخصوص اختصاص یافته است».^۲

۲. عقیده استاد ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰ ق) که او نیز مانند قشیری می‌فرماید صوفی اشتقاق ندارد، اما ریشه اشتقاق آن را در کلمات یونانی معین و وجه مناسبت و سبب تسمیه را بیان کرده است که اصل این کلمه از «سوف» یونانی به معنای حکمت و دانش است که لفظ فیلسوف مرکب از فیلا و سوفیا به

۱. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة (مقدمه)، ص ۱۸، ۱۶.

۲. همان، ص ۶۴.

معنی محبّ و دوستدار حکمت از آن ریشه گرفته شده است و چون در اسلام گروهی ظهور کردند که در عقیده نزدیک به دانشمندان یونانی بودند به نام «سوفیه» یا «صوفیه» خوانده شده‌اند.^۳

۳. جمعی می‌گویند که کلمه صوفی مشتق از «صُفّه» به مناسبت مشابهت احوال صوفیه به اهل صُفّه یعنی فقرا و زهاد و عباد صدر اسلام...^۴ ایرادی... بر اشتقاق صوفی از صُفّه... به حسب قواعد صرف و اشتقاق ظاهراً وارد است، زیرا نسبت به صُفّه، «صُفّی» گفته می‌شود و نه صوفی، اما زمخشری در اساس البلاغه این نسبت را به این وجه تصحیح می‌کند که یکی از دوفاء را برای تخفیف به او تبدیل کرده‌اند و به جای «صُفّیه»، «صوفیه» گفته‌اند.^۵

۴. عقیده چهارم این است که از کلمه «صوفه» مشتق باشد و این عقیده در حقیقت به چهار وجه یا چهار قول برمی‌گردد:

(الف) آنکه از صوفه و بنی صوفه مأخوذ باشد، نام قبیله‌ای که در روزگار قدیم خادمان کعبه و رهبران حاج و خود اهل خدمت و عبادت بودند، به این مناسبت که صوفی دلیل و راهنمای طالبان کعبه مراد و خود اهل خدمت و عبادت است.^۶

(ب) آنکه از صوفه یا صوف در «صوفه الرقبه» و «صوف القفا» به معنای موی آویخته در گودال پس گردن مشتق شده باشد... خلاصه وجه مناسبت این است که صوفی مقهور قبضه الهی است و به جای دیگر جز حق تعلق و آویختگی ندارد. گیسوی از پشت سر آویخته درویشان هم با صوف اقفا خالی از مشابهت نیست.^۷

(ج) آنکه از صوفه به معنای پرز و پاره پشمی که دور می‌ریزند، مأخوذ باشد و صوفیه این لغت را محض تذلل و تواضع برای خود انتخاب کرده باشند.^۸

(د) آنکه مأخوذ از صوفه باشند به معنی افناء قبائل و گروهی که از یک قبیله و یک نژاد نباشند و نسبشان به یک نفر نیوندد، به این مناسبت که صوفیان از هر گروه و هر طایفه گرد هم آیند و چنان باشد که از قبیله‌ها و طایفه‌های مختلف بدون حفظ نسب و نژاد به هم پیوسته‌اند.

اشتقاق صوفی از صوفه در هر چهار احتمال مذکور به حسب لفظ و قواعد عیبی ندارد ولی از حیث معنی آن اندازه مناسب نیست و این‌گونه مناسبات بعد از وقوع را نمی‌توان اساس تسمیه و لقب

۳. همان، ص ۶۵، ۶۶.

۴. همان، ص ۶۷.

۵. همان، ص ۶۸.

۶. همان، ص ۶۸.

۷. همان، ص ۶۹.

۸. همان، ص ۶۹.

اول قرار داد و به یقین گفت که نخستین بار کلمه صوفی در مورد فرقه مخصوص به این مناسبت‌ها استعمال شده است.^۹

۵. آنکه مشتق از «صوفان» باشد که هیأتی دیگر از صوفه و بنی صوفه خدمتگزاران کعبه است. نسبت صوفی به «صوفان» هر چند به حسب معنی مانند صوفه و بنی صوفه مناسب باشد، از حیث قواعد صرفی خلاف قیاس است، چراکه در نسبت به «صوفان»، «صوفانی» گفته می‌شود و نه صوفی. شاید در جواب بگویند که به واسطه کثرت استعمال به این صورت درآمده است.^{۱۰}

۶. از جمله اقوال مشهور در اشتقاق کلمه صوفی و تصوّف آن است که از ماده «صفا» و «صفوت» مشتق باشد... در اشتقاق صوفی از ماده «صفا» پنج وجه مشهور است:

الف) آنکه منسوب باشد به «صُفوة» به معنی برگزیده و صافی هر چیز به مناسبت اینکه صوفی برگزیده افراد بشر است^{۱۱}

ب) آنکه منسوب به «صَفْو» باشد، مرادف صُفوة به معنای برگزیده و نخبه هر چیز و نیز به معنی اخلاص در مودت.^{۱۲}

ج) منسوب به «صَفِيّ» به معنای برگزیده و اهل صفا و دوست صافی دل.^{۱۳}

د) منسوب به «صفا» جمع: «صفاة» به معنی سنگ سخت که گیاه از آن نمی‌روید، به مناسبت تصلّب صوفی در ایمان یا به واسطه فقر و بی‌چیزی^{۱۴}.

ه) آنکه مشتق از «مصافاة» باشد، به این طریق که اصل کلمه صوفی، به صیغه فعل مجهول ماضی از باب مفاعله بوده و به کثرت استعمال به صورت «یاء نسبت» درآمده است.

به هر حال اشتقاق صوفی از ماده صفا... از قواعد اشتقاق دور است.^{۱۵}

۷. از جمله اقوال در اشتقاق کلمه صوفی آن است که از «صوفانه» به معنی گیاه ناچیز مشتق باشد، به مناسبت تذلل و تواضع صوفی و نیز به این جهت که صوفیان مرتاض در معیشت به ساخته‌های

۹. همان، ص ۷۰

۱۰. همان، ص ۷۱-۷۰

۱۱. همان، ص ۷۱

۱۲. همان، ص ۷۳

۱۳. همان، ص ۷۳

۱۴. همان، ص ۷۳-۷۴

۱۵. همان، ص ۷۴. استاد همایی بارها ذیل احتمالات گوناگون بیان کرده‌اند که این اشتقاق مستلزم تصرفاتی تکلف آمیز چون قلب، تغییر حرکات کلمه، حذف و... است.

طبیعی از قبیل گیاه و برگ درختان فناعت و از مصنوعات خلق حتی الامکان اجتناب می‌کنند.

این احتمال هم از حیث قواعد لفظی دور از حقیقت است، چراکه در نسبت به «صوفانه» باید علی‌القاعده «صوفانی» بگویند و نه صوفی. نسبت سماعی نیز محتاج به دلیل است و چنین دلیلی در کار نیست. مناسبت معنوی و وجه تسمیه نیز چندان دلچسب نیست تا برای آن خود را به زحمت و تکلف اشتقاق حدسی بیندازیم.^{۱۶}

۸. عقیده هشتم در اشتقاق صوفی آن است که از «صَفّ» به معنی رسته و رده مأخوذ باشد، به این مناسبت که صوفیان در صف کبریا بیش از همه خلق تقرب دارند.

این احتمال نیز به حسب قواعد اشتقاق درست نیست، زیرا که نسبت به «صَفّ» علی‌القاعده «صَفّی» است نه صوفی مگر آنکه به تکلف بگوییم تغییر و تبدیل در آن راه یافته و برای ارتکاب چنین تکلفی ضرورت در کار نیست^{۱۷}

۹. عقیده نهم در اشتقاق صوفی آن است که از «صِفَة» مأخوذ باشد... این احتمال به حدی سست و واهی به نظر می‌رسد که احتیاجی به شرح و تفصیل ندارد، زیرا اگر مراد «صِفَة» باشد، اصلاً در لغت عربی نیامده است و اگر مقصود... مصدر مثال واوی از «وصف»... باشد، اشتقاق صوفی از آن نه مشابهت لفظی دارد و نه مناسبت معنوی و اشتقاق کبیرهم که صرفیان در امثال نجاه «و نوجه» می‌گویند، بر فرض قبول محتاج دلیل است.^{۱۸}

۱۰. مشهورترین و صحیح‌ترین اقوال در اشتقاق کلمه صوفی آن است که منسوب به «صوف» به معنی پشم باشد، به مناسبت پشمینه‌پوشی که مرسوم صوفیان بوده و این عادت از قدیم مابین زهاد و فقرا معمول بوده است.^{۱۹}

روح‌الله شهیدی

۱۶. همان، ص ۷۴-۷۵.

۱۷. همان، ص ۷۵.

۱۸. همان، ص ۷۵-۷۶.

۱۹. همان، ص ۷۶.

جغرافیای واقدی یا مسالک و ممالک اصطخری؟

در کتابخانه دولتی برلین، نسخه‌ای خطی از یک متن جغرافیایی فارسی به شماره Ms.or. ۳۱۷۷ نگهداری می‌شود که در سایت کتابخانه برلین با عنوان «جغرافیای واقدی (۴)»، با قید علامت سؤال . که تردید در عنوان کتاب را نشان می‌دهد. معرفی شده است. ویژگی‌های ظاهری این نسخه به وضوح تعلق آن را به حوزه شبه قاره نشان می‌دهد و از نظر هنری، نسخه‌ای نفیس و ارزشمند به شمار می‌آید. نسخه دارای ۴۴۹ برگ و هر صفحه آن دارای هفت سطر و جدول کشی شده است. جلد نسخه از بیرون و درون آن لاک‌ی و دارای نقاشی گل و بوته به سبک کشمیری است.

از میان صفحات نسخه، چهارده صفحه آن حاوی نقشه‌های جغرافیایی زیبا با رنگ‌های متنوع، به سبک نقشه‌های موجود در نسخه‌های خطی مسالک و ممالک اصطخری است. موضوع نقشه‌های این نسخه عبارت‌اند از: دیار جزیره (برگ ۱۵ پ)، دریای محیط و دیار افریقیه و مغرب و اندلس (برگ ۱۶ ر)، دیار مصر (۴۱ پ)، خوزستان (۱۱۸ پ)، دیار کرمان (۲۱۱ ر)، بلاد سند و هند (۲۳۰ پ)، عراق عجم (۲۶۹ پ)، دیار طبرستان و دیلمان (۲۸۴ ر)، دریای خزر (۳۰۲ پ)، خراسان (۳۶۷ پ و ۳۶۸ ر) و ماوراءالنهر (۴۲۱ پ و ۴۲۲ ر).

در بسیاری از صفحات نسخه، جای برخی از کلمات خالی، و صفحاتی از نسخه نیز به طور کامل سفید است که نشان می‌دهد نسخه اصلی دارای افتادگی‌ها یا پوسیدگی‌هایی بوده که خوانش کلماتی از آن را سخت و ناممکن ساخته است. بسیاری از اعلام و اماکن جغرافیایی به شنگرف کتابت شده است. پیش از آغاز متن کتاب (برگ ۸ پ)، دیباچه‌ای در برگ‌های ۲ پ تا ۷ پ وجود دارد که از سوی کاتب، به متن اصلی افزوده شده است. صفحه آغازین دیباچه و صفحه نخست متن کتاب، با دو سرلوح و کتیبه مذهب و مرصع زینت یافته است. متن دیباچه را به شرح زیر بازخوانی کرده‌ایم:

«صد شکر و هزار سپاس به جان آفرین جنّ و ناس که این کتاب مملو از زواهر آثار غریب و مشحون از جواهر اخبار عجایب در عهد امان مهد، خسرو گیتی ستان، داور دارا دربان، معدلت شعار سخاوت دثار، مهراجه ده راج «مهراجه صاحب مهاراجه رنیر سینگ صاحب بهادر». خلد ملکه و شوکت و ضاعف اجلاله و حشمته. حسب فرمایش بندگان جناب مستطاب معلى القاب رفعت و عوالی مرتبت مناعت و ابهت منزلت، مختار جزو [و] کل سلطنت جزورس (؟) مملکت محروسه و محفوظه و مقبوضه به دیانت مدارا الهام فیض بخش فیض سرشت فیض انجام حاجت برار خلاق از خواص و عوام «دیوان صاحب دیوان کرپارام صاحب بهادر». زاد مجده و دام اعتیله. از اصل نسخه [ای] که از نوشتن آن تا تاریخ حال، نهصد و یک سال گذشته بود و یقین آن است که اصل نسخه در خزائن پادشاهان عظیم الشان مانده بود، و ظاهر چنان می شود که تألیف اول این کتاب، سلطان العلماء سند المخبرین «امام واقدی». علیه الرحمة. نموده است و نقل از کتب یونانیان و از هر زبان و ملت کرده است، بعده «فضل رشید وزیر» ترجمه آن را از زبان عربی به فارسی اصل نموده، والله اعلم بالصواب.

و شیخ الاسلام علامه الزمان مولوی خیرالدین در اوقاتی که از جانب سرکار گردون مدار، والی لاهور به خدمت نبیله و منصب جلیله صدر الصدور اولکاء پیشاور ممتاز و سرافراز بود، به هزار سعی [و] تلاش اصل این کتاب را از غزنین که پای تخت سلطان السلاطین سلطان محمود غزنوی است، بعد صرف اموال بسیار به دست آورد.

و چون غرض اصلی و محط بالفایده از تسطیر و علت غائیه از تحریر این کتاب، رضامندی طبع مقدّس و خوشنودی خاطر عاطر جناب مستطاب والا القاب صاحب عالی شان افلاطون عنوان ارسطوی زمان جناب کوپر صاحب بهادر، کمشنر قسمت لاهور. ضاعف قدره. است، امید محکم و رجای مستحکم چنان دارم که البته خورسند و خوشنود خواهند گشت که این فقیر حقیر مولوی خیرالدین در تحقیق و به دست آوردن هر لفظ از اصل نسخه چقدر محنت و مشقت کشیده؛ ع:

گر قبول افتد زهی عزّ و شرف

وَقَدْ وَقَعَ هَذَا فِي شَهْرِ سَنَةِ ١٢٨١ هَجْرِي وَ سَنَةِ ١٩٢١ هِنْدِي وَ سَنَةِ ١٨٦٣ عِيسَوِي .»

محمد بن عمرو واقدی (د. ۲۰۷ ق)، مؤرخ و سیره نویس برجسته سده دوم هجری است که اثر مشهور وی «المغازی»، از مهم ترین منابع تاریخی کهن در سیره رسول خدا (ص) به شمار می آید. آثار دیگری نیز عمدتاً در موضوع فتوحات صدر اسلام همچون فتوح الشام و فتوح الجزيرة والخابور و دیار بکر و العراق به واقدی منسوب است که در انتساب این آثار به وی تردید وجود دارد. اما هیچ گاه اثری در جغرافیا به وی نسبت داده نشده است و نگارش متون جغرافیایی با مشخصات و ویژگی هایی که در این نسخه

با آن روبه رو هستیم، تقریباً حدود یک سده پس از دوره حیات واقدی آغاز گشته و از این رو انتساب این متن به وی قابل پذیرش نیست.

چنانکه از دیباچه این نسخه برمی آید، آن را شخصی به نام مولوی خیرالدین، از روی نسخه کهن تری کتابت کرده است که به ادعای وی، اصل عربی آن از تألیفات امام واقدی بوده و بعداً «فضل رشید وزیر»، یا در واقع خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (د. ۷۱۷ ق)، آن را به فارسی برگردانده است. همچنین در این دیباچه ادعا شده که تاریخ تألیف یا کتابت نسخه اصل، ۹۰۱ سال پیش از تاریخ نسخه حاضر بوده است که اگر این رقم را از تاریخ کتابت نسخه (۱۲۸۱) کسر کنیم، سال ۳۸۰ به دست می آید و بر فرض درستی تعلق اصل عربی این متن به این تاریخ، انتساب آن به واقدی نقض می گردد.

بررسی و مطالعه متن این نسخه تردیدی به جا نمی گذارد که متن پیش رو، نسخه ای از ترجمه فارسی کتاب مسالک الممالک، اثر ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی معروف به اصطخری (د. ۳۴۶ ق) است که از مهم ترین متون جغرافیایی اسلامی به شمار می آید؛ کما اینکه نقشه های جغرافیایی این نسخه نیز کاملاً به سبک نقشه های سایر نسخه های خطی همین اثر ترسیم شده است.

می دانیم از مسالک و ممالک لااقل دو ترجمه فارسی وجود دارد که هر دو به کوشش زنده یاد استاد ایرج افشار (د. ۱۳۸۹ ش) تصحیح و منتشر شده است. یکی از دو ترجمه فارسی این کتاب که از آن تنها یک نسخه خطی در کتابخانه بادلان در دانشگاه آکسفورد شناخته شده، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری است که آن را به درخواست سلطان مجاهدالدین قزان بن امیر توکلت‌مور انجام داده است.^۱ این ترجمه به کوشش مرحوم افشار، با عنوان ممالک و مسالک منتشر شده است.^۲

اما ترجمه دیگر که رایج تر است و از آن نسخه های متعددی وجود دارد، ترجمه ای است که به کوشش استاد افشار، با عنوان مسالک و ممالک منتشر شده است.^۳ چنانکه مرحوم افشار در مقدمه تصحیح خود اشاره کرده، این ترجمه در یکی از نسخه های خطی آن به خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ ق)، و در نسخه دیگری به ابن ساوجی (زنده در ۷۳۲ ق) منسوب گشته است. در حالی که شیوه نثر کهن کتاب، تعلق آن را به سده پنجم یا ششم هجری می رساند.^۴ نسخه حاضر، منطبق بر همین ترجمه از مسالک و ممالک است.

مقایسه متن نسخه حاضر با متن چاپی ترجمه مسالک و ممالک، نشان دهنده وجود افتادگی ها و جابه جایی های متعدّد در متن آن است. در این نسخه، متن کتاب از «ذکر مسافت دیار جزیره» (برگ

۱ اصطخری (۱۳۷۳)، ممالک و مسالک، ص ۲.

۲ تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.

۳ تهران: بنیاد ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

۴ اصطخری (۱۳۴۰)، مسالک و ممالک، ص ۱۳ (مقدمه تصحیح).

۹. ر. ۱۲. پ) تا «ملاطیه و ثغر» آغاز می‌شود. ۵. سپس در ادامه، تقریباً به مقدار دو صفحه از متن نسخه (دو سطر پایانی برگ ۱۲ پ تا نیمه برگ ۱۳ پ)، بخشی از مطالب پایانی فصل «بحرروم» نقل شده^۶، و در ادامه نیز (تا پایان برگ ۱۴ پ)، بخش آغازین «دیار جزیره» آمده است. ۷. به همین ترتیب متن نسخه در بخش‌های دیگری از آن نیز بسیار آشفته است.

واضح است که کاتب و ناسخ این نسخه، شناختی از متن نداشته و احتمالاً نسخه اصل وی نیز فاقد عنوان و نام مؤلف کتاب بوده است. از این رو، صرفاً از روی حدس و گمان خود، اصل نگارش عربی آن را به واقدی، و ترجمه فارسی آن را به خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نسبت داده است.

همچنین به نظر می‌رسد که نسخه‌ای که این نسخه از روی آن استنساخ شده، حاوی افتادگی‌هایی در متن و جابه‌جایی‌های متعددی در صفحات آن بوده که متن کتاب را در این نسخه برهم زده است. از این رو، این نسخه از مسالک و ممالک، هرچند ممکن است از نظر هنری نسخه‌ای ارزشمند به شمار آید، اما از نظر متن، نسخه‌ای کم‌ارزش به نظر می‌رسد.

احمدخامه یار



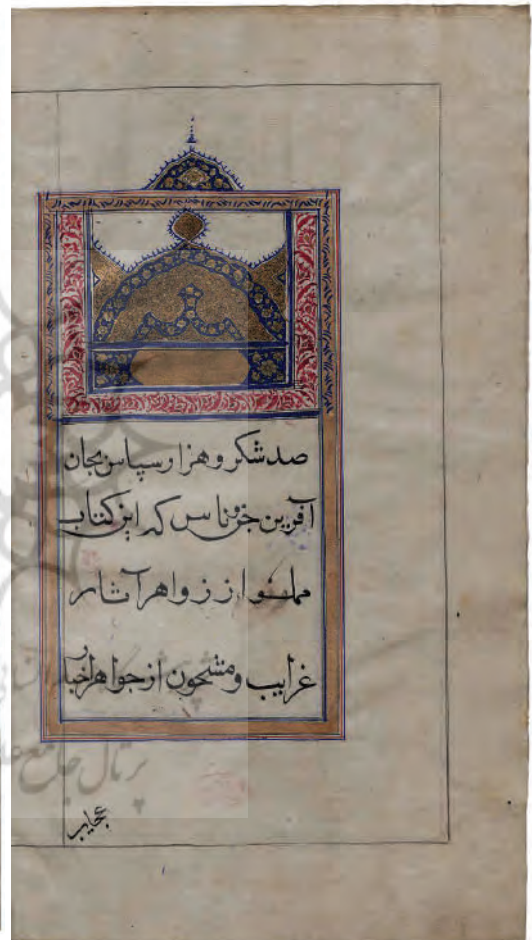
۵ اصطخری، همان چاپ (۱۳۴۰)، ص ۷۶-۷۷.

۶ همان، ص ۷۳-۷۴.

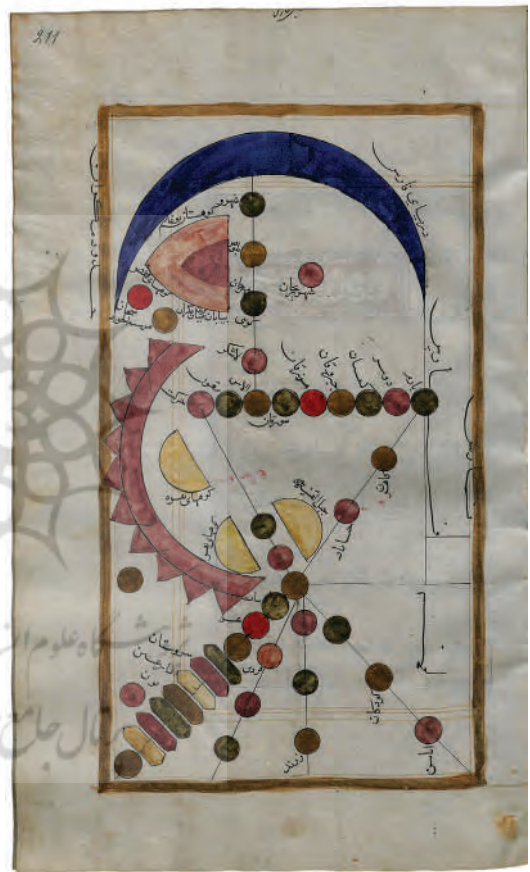
۷ همان، ص ۷۵.



۲. صفحه پایانی دیباچه نسخه برلین (برگ ۷ پ)

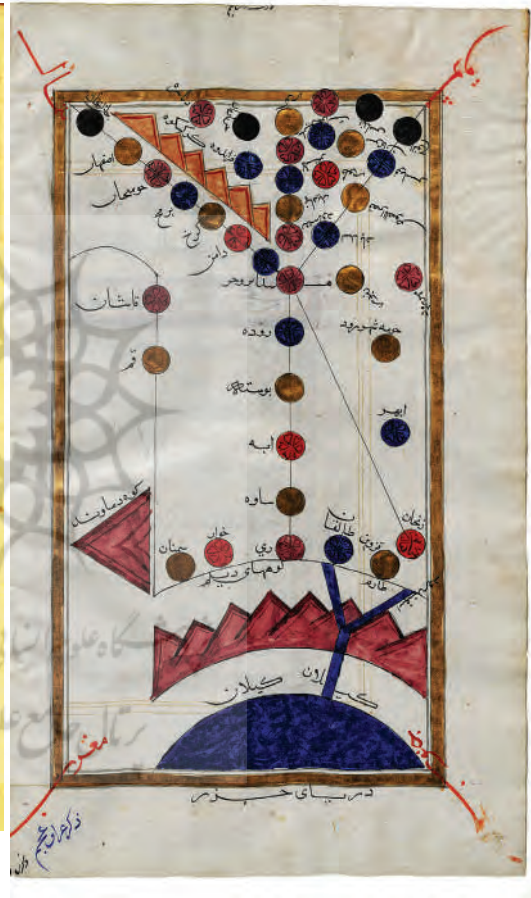


۱. صفحه آغازین دیباچه نسخه برلین (برگ ۲ پ)



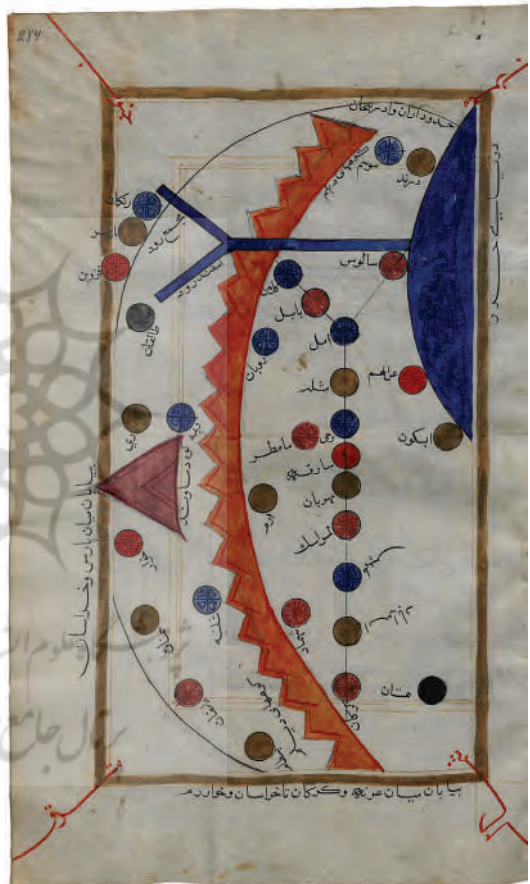
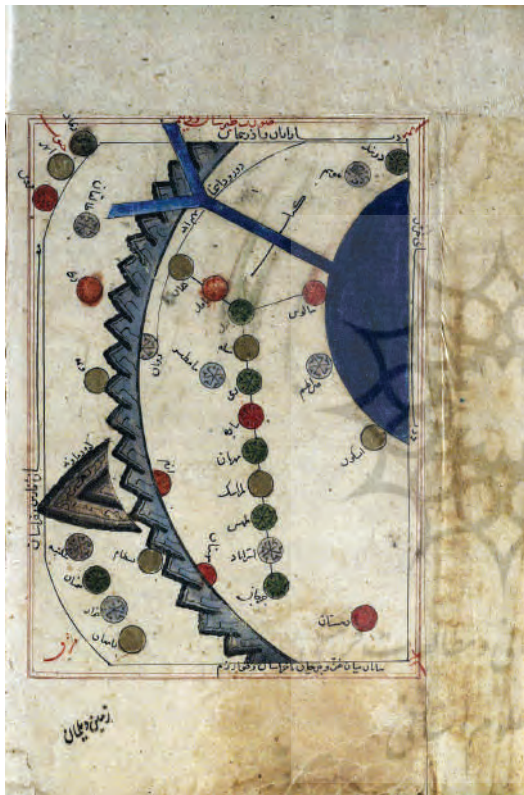
۴. نقشه بحر خزر در نسخه مسالک و ممالک اصطخری در کتابخانه کاخ گلستان، ش ۲۱۵۴

۳. نقشه دیار کرمان در نسخه برلین (برگ ۲۱۱ ر)



۶. نقشه عراق عجم در نسخه مسالک و ممالک اصطخری در کتابخانه ملی ملک، ش ۵۹۹

۵. نقشه عراق عجم در نسخه برلین (برگ ۲۶۹ پ)



۸. نقشه دیار طبرستان و دیلمان در نسخه مسالک و ممالک
اصطخری در کتابخانه کاخ گلستان، ش ۲۱۵۴

۷. نقشه دیار طبرستان و دیلمان در نسخه برلین (برگ ۲۸۴)

تقویمی ایرانی / یزدگردی در انجامة قرآنی کهن در آستان قدس رضوی: درباب قرآن ابوالوفاء حسن بن صلح مورخ ۴۱۵ هجری

یکی از قدیم‌ترین مصاحف خراسانی به خط نسخ از اوایل قرن پنجم هجری، نسخه قرآنی است که در ۱۴ بخش (یا ۱۴ نیم شُبع) در سال ۴۱۵ هجری کتابت، و بعدها احتمالاً در قرن پنجم یا ششم هجری، از سوی فردی به نام حسن بن صلح مکتبی به ابوالوفاء بر آستان حرم رضوی در مشهد وقف شده است. انجامة‌ها همگی در آخر نسخه‌ها، و وقف‌نامه‌ها همگی در آغاز هر جزء آمده است، نام کاتب نسخه در انجامة‌ها، و نیز تاریخ وقف در هیچ‌یک از جزوات باقی مانده از این قرآن ذکر نشده، اما می‌توان حدس زد که این نسخه اندکی پس از کتابت، وقف شده باشد. دور نیست بپنداریم که همانند برخی دیگر از جزوات قرآنی وقف شده طی قرون چهارم تا ششم هجری در آستان قدس رضوی، در اینجا هم کاتب و واقف فرد واحدی بوده است. نمونه دیگر ابوالبرکات حسینی است که تک تک جزوات قرآنی اش را پس از کتابت با عنوان کاتب (کتابه ابوالبرکات علی بن الحسین الحسینی)، و بدون تاریخ کتابت امضا کرده، اما در آغاز تمامی آنها وقف‌نامه‌ای با نام خود و تاریخ سال ۴۲۱ قمری ذکر کرده است.^۱

بنا به رسمی کهن این مصحف را در چهارده بخش یا چهاره نیم شُبع کتابت و تدوین کرده‌اند که این امر دست کم از قرن دوم هجری شناخته شده بوده، و طی قرون سوم تا پنجم هجری در خراسان بسیار متداول بوده است.^۲ در آغاز هر یک از ۶ پاره باقی مانده از این قرآن، کاتب به شماره آن پاره و

۱. درباره او و قرآتش نک: مرتضی کریمی‌نیا، «نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)». یک عالم گمنام شیعی در قرن چهارم و پنجم هجری: ابوالبرکات الحسینی الجوری و کتابت قرآنی در ۴۲۱ هجری در نیشابور، آینه پژوهش، سال ۳۱، ش ۳ / پیاپی ۱۸۳، مرداد و شهریور ۱۳۹۹، ص ۱۷۰-۱۲۱.

۲. درباره این تقسیم‌بندی و فهرستی از قرآن‌های کهن کتابت شده بر این اساس، نک: مرتضی کریمی‌نیا، «نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۰)». قرآن کوفی ۴۲۸۹ در موزه ملی ایران، و دیگر پاره مسروقه آن در موزه پارس (شیراز): طغیان علیه «کتابت پیوسته» در

تعداد کل اجزای قرآنش اشاره می‌کند. مثلاً در آغاز نسخه ۳۳۱۸ می‌نویسد: «الجزء الثاني من اجزاء اربعة عشر...» از ۱۴ جزء کامل این قرآن، اکنون تنها ۶ پاره در آستان قدس رضوی باقی مانده است: به شماره‌های ۳۳۱۸، ۳۳۱۹، ۳۳۲۰، ۳۳۲۱، ۳۳۲۲، ۳۳۲۳. اما آخرین جزوه، یعنی شماره ۳۳۲۳ حاوی تکه‌ای مُنصَمَّ شده از آخرین بخش این قرآن (یعنی پاره چهاردهم) نیز هست که به سوره ناس ختم می‌شود. این بخش باید در شماره‌ای جداگانه رده‌بندی و فهرست نویسی می‌شد؛ لذا اکنون من جزوه قرآنی ۳۳۲۳ را به دو بخش الف و ب تقسیم می‌کنم: بخش الف از مومن، ۴۰ آغاز و به فتح، ۲۹ ختم می‌شود. بخش ب از آیه تکاثر، ۴ آغاز و به انتهای سوره ناس ختم می‌شود.

به جز این شش / هفت پاره باقی مانده در کتابخانه آستان قدس رضوی، از سایر اجزای این قرآن چهارده پاره اکنون اطلاعی نداریم. با این همه، من در جستجوهایم به چند برگ از پاره ششم این قرآن برخوردم که سال‌ها پیش در حراج ساتبیز (لندن، ۱۹۸۶ و ۱۹۹۰) فروخته شده، و/یا اکنون در کتابخانه کنگره آمریکا نگه‌داری می‌شود. اطلاعات تمام اجزای شناخته شده از این قرآن در کتابخانه آستان قدس رضوی و سایر مناطق در دنیا را در جدول زیر آورده‌ام:

محل نگهداری	شماره جزوه شماره نسخه	شماره نیم شُبع قرآن	وضعیت نیم شُبع	آغاز نسخه	انتهای نسخه
آستان قدس رضوی	۳۳۱۸	دوم	کامل (۸۶ برگ)	بقره، آیه ۲۶۷	نساء، آیه ۶۱
آستان قدس رضوی	۳۳۱۹	هفتم	کامل (۹۱ برگ)	ابراهیم، آیه ۲۶	کهف، آیه ۷۴
آستان قدس رضوی	۳۳۲۰	هشتم	کامل (۹۱ برگ)	کهف، آیه ۷۵	مؤمنون، آیه ۵۵
آستان قدس رضوی	۳۳۲۱	نهم	کامل (۹۷ برگ)	مؤمنون، آیه ۵۶	قصص، آیه ۵۰
آستان قدس رضوی	۳۳۲۲	دهم	کامل (۸۱ برگ)	قصص، آیه ۵۱	سباء آیه ۲۰
آستان قدس رضوی	۳۳۲۳ الف	دوازدهم	کامل (۹۱ برگ)	مؤمن، آیه ۴۰	فتح، آیه ۲۹
آستان قدس رضوی	۳۳۲۳ ب	چهاردهم	ناقص (۵ برگ)	تکاثر، آیه ۴	ناس، آیه ۵
حراج ساتبیز ۱۹۸۶	۲۰ نوامبر، کالای ش ۲۸۷	ششم	ناقص (۲ برگ)	رعد، ۱۰	رعد، ۱۶
حراج ساتبیز ۱۹۹۰	۲۶ آوریل، کالای ش ۱۴۲	ششم	ناقص (۲ برگ)	رعد، ۴	رعد، ۵
کتابخانه کنگره	154.24-84-1	ششم	ناقص (۲ برگ)	ابراهیم، آیه ۱	ابراهیم، آیه ۷

تمامی اجزای این نسخه را فردی به نام حسن بن صلح (/ صالح) بر حرم امام رضا علیه السلام وقف کرده است. متن وقف نامه‌ها به ترتیب چنین است:

جزوه ۳۳۱۸: وقف علی المشهد المقدس بطوس وقفه الحسن بن صلح المکنی بأبی الوفاء طالبا ثواب الله و غفرانه

جزوه ۳۳۲۰: وقف علی المشهد بطوس وقفه الحسن بن صالح طالباً ثواب الله ورحمته

جزوه های ۳۳۱۹ و ۳۳۲۱ تا ۳۳۲۳: وقف علی المشهد بطوس وقفه الحسن بن صالح طالباً ثواب الله تعالی و غفرانه

خط این قرآن را باید یکی از قدیم ترین کتابت های نسخ دانست که تقریباً همزمان با دوران ابن بواب (درگذشته ۴۱۳ ق)، اما در ایران کتابت شده است. متن قرآن هم نقط دارد و هم اعراب، اما اعراب آن نه از نظام ابوالاسودی (نقطه های شنگرف)، بلکه کاملاً از نظام شناخته شده امروزی و منسوب به خلیل بن احمد تبعیت می کند. اهمیت این امر وقتی بیشتر روشن می شود که بدانیم به کارگیری نقطه های شنگرف در اعراب گذاری قرآن در بسیاری از نسخه های کوفی متأخر حتی تا اوایل قرن ششم هجری متداول بوده است.

وقف نامه ابوالوفاء حسن بن صالح (جزوه ۳۳۱۸)

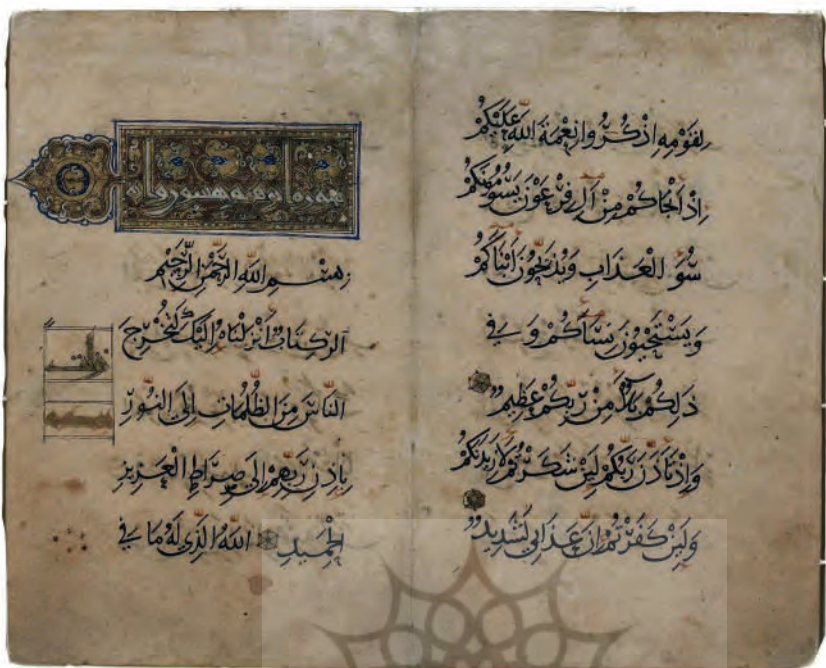
وقف نامه ابوالوفاء حسن بن صالح (جزوه ۳۳۲۳)





برگ پایانی از قرآن وقفی حسن بن صلح برحرم رضوی (اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۳۳۲۳ الف) برگ از قرآن وقفی حسن بن صلح برحرم رضوی (اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۳۳۲۰)





برگی از قرآن وقفی حسن بن صلح بر حرم رضوی (اکنون در کتابخانه کنگره، به شماره ۱-۸۴-۱۵۴) برگگی از قرآن وقفی حسن بن صلح بر حرم رضوی (عرضه شده در حراج ساتبیز، ۲۶ آوریل ۱۹۹۰، کالای ش ۱۴۲)



تقویم ایرانی / یزدگردی در وقف نامه قرآن حسن بن صلح

تنها عبارتی که در مجموع پاره‌های باقی مانده از قرآن حسن بن صلح به تاریخ کتابت آن اشاره دارد، انجامه‌ای است که در انتهای نسخه ۳۳۲۳ الف باقی مانده است: در اینجا کاتب پس از اتمام آیه ۲۹ سوره فتح می‌نویسد: «فرغ من کتبه یوم الثلاثاء السابع من ذی الحجة - روز بهمن من مای اسفندارمذ - سنة خمس عشر وأربع مایه والله الحمد والشکر». در این عبارت، علاوه بر اشاره به تاریخ قمری، به معادل شمسی آن در تقویم ایرانی / یزدگردی، و با زبان و خط فارسی نیز اشاره شده است.



انجامه پایانی نسخه ش ۳۳۲۳ الف در کتابخانه آستان قدس رضوی، وقف حسن بن صلح، حاوی اشاره به تاریخ ایرانی / یزدگردی

اسفندارمذ چند معنا دارد: الف) ماه اسفند در تقویم شمسی کنونی؛ ب) روز پنجم از هر ماه شمسی، (ج) نام یکی از ۷ امشاسپند آیین زرتشتی که نماد بردباری و فروتنی اهوره مزداست (نک. مقاله اسفندارمذ از پرویز رجبی در دانشنامه ایران، ۳/ ۴۳). به قرینه مقامی و نیز اضافه شدن کلمه «مای» در اینجا، روشن است که مراد از آن ماه دوازدهم سال است. از سوی دیگری دانیم که در تقویم ایرانی، هر یک از روزهای ماه (که همواره ۳۰ روز تمام است)، نامی خاص دارند. «روز بهمن» نیز بنا به رسم تقویم ساسانی و زرتشتی، به روز دوم در این ماه اشاره دارد.^۳

«روز بهمن» یا روز بهمنجنه در شعر و ادب پارسی قدیم مکرراً به کار رفته است، چنانچه در شعر منوچهری دامغانی در مدح منوچهر بن قابوس آمده است:

ترا گویم ای سید مشرقین که مردم مرانند و تو نامران

در آمد ترا روز بهمنجنه به فیروزی این روز را بگذران

انوری هم در وصف فیروز شاه عادل و وصف الحال رفتن به ترمذ، و ستایش سلطان السادة سید ترمذ

۳. درباره اسامی نام روزهای ماه در تقویم ایرانی، نک. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، نگاشته ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسی (۳۳۶، ۳۸۰ ق)، چاپ دخویه، لیدن: بریل، ۱۸۷۷ میلادی، ۱/ ۴۴۲، ۴۴۱.

چنین سروده است:

اندر آمد ز در حجره من صبحدمی
روز بهمجنجه یعنی دوم از بهمن ماه
سال برپانصد و سی و سه ز تاریخ عجم
گفت برخیز که از شهر برون شد همراه

یادداشت فارسی فوق الذکر در ثبت تاریخ زرتشتی در کنار تاریخ هجری اسلامی را باید یکی از قدیم‌ترین مکتوبات فارسی باقی مانده از سده‌های نخست دانست که با حروف عربی کتابت و ثبت شده است.^۴ تنها یک سوال و ابهام درباره این انجامه و ذکر دو تاریخ هجری اسلامی و ایرانی یزدگردی در آن برجای می‌ماند که همچنان نیازمند پژوهش بیشتر است: روز هفتم ماه ذی الحجه سال ۴۱۵ هجری، سه شنبه (یوم الثلاثاء) است، اما برابر با روز ۲۶ بهمن مصادف می‌شود نه دوم اسفند. علت این تفاوت را احتمالاً باید ناشی از محاسبه پنج روز اضافه (پنجه یا اندرگاه) در تقویم یزدگردی دانست که عموماً آن را به آخر آبان می‌افزودند، و بعدها برخی آن را در انتهای اسفند محاسبه می‌کردند.^۵ اگر این سال را کیسه (۳۶۶ روز) بدانیم، این تفاوت ۶ روزه، کاملاً حل می‌شود.

نمونه بالا در ذکر دو تقویم ایرانی و اسلامی قدیم‌ترین شاهد یافت شده در نسخه‌های مکتوب کاغذی از اوایل قرن پنجم است. با این همه باید توجه داشت که این امر، یعنی ذکر روز و ماه، بنا به تقویم ایرانی، در کنار یادکرد سال به تقویم اسلامی، تا اواخر سده هفتم هجری اینجا و آنجا، و به ویژه در کتیبه‌ها و سنگ نوشته‌ها ادامه یافته است. از کهن‌ترین کتیبه‌های شناخته شده، عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم هذا القصر العالی الامیر شمس المعالی الامیر ابن الامیر قاپوس بن وشمگیر امر بنیانه فی حیاته سنة سبع و تسعين و ثلثمائة قمرية و سنة خمس و سبعين و ثلثمائة شمسية» در برج گنبد کاووس است که دو تاریخ ۳۹۷ قمری و ۳۷۵ شمسی را در کنار هم آورده است. محقق گرامی جناب آقای عمادالدین شیخ الحکمایی در یادداشتی کوتاه، به سنگ قبری با مضمون «فی ماه دی سنة خمس و ثمانین و أربع مائة» اشاره کرده است.^۶ در گفتگوی شفاهی با ایشان از سنگ نبشته‌هایی قدیمی‌تر در قلعه سمیرم، به تاریخ ۲۸۱ و ۳۰۹ قمری، همراه با اشاره به روز و ماه در تقویم ایرانی مطلع شدم که خوشبختانه ایشان اطلاعات تفصیلی آنها را در آینده نزدیک در مقالاتی منتشر خواهند ساخت.

مرتضی کریمی‌نیا

۴. در این باره و اهمیت آن، بنگرید به مقاله دیگر من با عنوان: «کهن‌ترین مکتوب تاریخ‌دار فارسی: دست‌نوشته فارسی از احمد بن ابی‌القاسم خیقانی در قرن سوم»، آینه میراث، دوره ۱۵، ش ۶۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۶۹.

۵. تمامی ماه‌ها در تقویم یزدگردی ۳۰ روزه‌اند. بر این اساس، سال متشکل از ۱۲ ماه سی روزه + پنج روز اندرگاه می‌شده است. برای تفصیل، نک. فرید قاسملو، مقاله «تقویم»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱، تهران، ۱۳۸۶، ص ۸۲۸۸۲۷.

۶. عمادالدین شیخ الحکمایی، «گورنبشته مسجد سابط استهبان (به خط کوفی و تاریخ ۴۹۸ ق.)»، بخارا، ش ۱۰۷، مرداد و شهریور ۱۳۹۴، ص ۴۱۷.۴۱۵.

فتوحات ابن عربی و تفسیر ثمانیه خواجه محمد پارسا

محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری (پارسا، ۲ پ؛ جامی، ۱۳۹۰: ۳۹۷)، معروف به خواجه محمد پارسا، از مشایخ فرقه نقشبندیه و صوفیان نام‌دار عصر تیموری و از جانشینان خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند (متوفای ۷۹۱ هـ. ق) است. کنیه او، آن‌چنان‌که در مقدمه تفسیر فاتحه‌الکتاب گفته، «أبو الفتح» است (پارسا، ۱۳۵۴: ۶). او زاده بخارا است (همان: ۶۶). به زادروز او در منابع اشاره‌ای نشده است، ولی از آن‌جا که سن او را هنگام وفات ۷۳ سال و درگذشت وی را سال ۸۲۲ هـ. ق. نوشته‌اند، می‌باید حدود سال ۷۴۹ هـ. ق. به دنیا باشد.^۱ به آن سبب به وی «خواجه» گفته‌اند که از پیشروان نقشبندیه بوده است. لقب «پارسا» را نیز پیرو و مرشدش، خواجه بهاء‌الدین نقشبند، به وی داده بود^۲ (صفا، ۱۳۷۸: ج ۴/ ۴۸۲)، اما آن‌چه در ترقیمه نسخه کتابخانه أسعد افندی تفسیر ثمانیه آمده و ادعا شده که خواجه پارسا نبیره کسی به نام پارسای بخارایی است، ممکن است نادرست باشد؛ چرا که در نسب‌شناسی خواجه قید نشده که پارسا از اجداد او بوده است. همچنین نسبت «حافظی» به سبب جدّ اعلایش، مولانا حافظ‌الدین بخاری، از علمای بخارا است (پارسا، ۱۳۵۴: ۶۶). نوشته‌اند که خواجه محمد پارسا در میان سفر دوم خود به مکه بیمار شد و سرانجام روز پنجشنبه، ۲۴ محرم سال ۸۲۲ هـ. ق. در بازگشت از مکه و هنگام اقامت در مدینه درگذشت. شمس‌الدین فناری (۷۵۱-۸۳۴ هـ. ق.) بر جسد وی نماز خواند و سپس همان‌جا در جوار قبّه عبّاس بن عبدالمطلب به خاک سپرده شد (جامی، ۱۳۹۰: ۳۹۹).

۱. برخی از معاصران تولّد او را به خطا، ۷۵۶ هـ. ق. نوشته‌اند (صفا، ۱۳۷۸: ج ۴/ ۴۸۲).

۲. درباره لقب پارسا چنین نوشته‌اند: «روزی در آن‌های مجاهدات و ریاضات به در خانه حضرت خواجه آمده بودند و بیرون در منتظر ایستاده، اتفاقاً کنیزی از خادمان حضرت خواجه بیرون در آمده، حضرت خواجه از وی پرسیده‌اند که بیرون کیست؟ وی گفته جوانی است پارسا که بر در منتظر ایستاده، حضرت خواجه بیرون آمده‌اند و خواجه محمد را دیده‌اند، فرموده‌اند که شما پارسا بوده‌اید. از آن روز باز که این لفظ بر زبان مبارک ایشان گذشته در آئینه و آفواه افتاده و خدمت خواجه محمد به این لقب مشهور شده‌اند.» (کاشفی، ۱۳۵۶: ج ۱/ ۱۱۱)

خواجه محمد پارسا، دارای آثار بسیاری است که شماری از آن‌ها چون فصل الخطاب، قدسیه و... چاپ شده و تعدادی دیگر از کتب وی هنوز چاپ نشده است. یکی از آثار منتشر نشده او، تفسیری بر هشت سوره از سوره جزء سی ام قرآن؛ یعنی از قدر تا هُمَزَه است که آن را تفسیر ثمانیه نامیده اند (بخارایی، ۱۳۵۴: ۷۱). او در تفسیر هر یک از هشت سوره مذکور، نخست توضیحاتی درباره سوره، مانند مکی و مدنی بودن، شمار آیات و کلمات آن و احیاناً خواص سوره می آورد. سپس درباره «بسم الله» از قول «الاستاذ» (که منظور ابوالقاسم قشیری و آرای وی در تفسیر لطائف الإشارات است) و برخی صحابه و عرفا، گاه چند صفحه ای سخن می راند و در ادامه، به شرح لغات و بیان برخی نکات صرفی و نحوی می پردازد. همچنین به نقل از ابوعبدالله ترمذی، حجة الإسلام (یعنی غزالی)، مُسْتَمَلی بخاری، عزالدین کاشانی (بدون ذکر نام سه تن اخیر) و شماری از صحابه، تابعان و صوفیه، سخنانی درباره برخی مفاهیم کلیدی سوره می آورد و در پایان به نقل از تأویلات عبدالرزاق کاشانی به تأویل سوره ها می پردازد. یکی از بزرگانی که خواجه پارسا بارها از مطالب وی بهره گرفته، محیی الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸)، از عارفان نامدار و جریان ساز، است.

خواجه پارسا به دو گونه از ابن عربی و فتوحات وی استفاده کرده است: گاه با عناوین گوناگونی همچون موارد ذیل از ابن عربی یاد کرده و از فتوحات مکیه وی مطالبی آورده است: «بعضی از کُبراء» (۶ ر)؛ «بعضُ الکُبراء» (۲۵ پ- ۲۶ ر، ۱۸۹ پ). «بعضُ المُکاشفین» (۵۱ پ)؛ «بعضُ العارفین» (۷۶ ر، ۹۶ ر- ۹۹ پ، ۱۰۲ ر- ۱۰۳ پ) و گاهی هم بدون اشاره به منبع خویش، مطالبی از فتوحات مکیه در تفسیر خویش گنجانده و این امر موهم این می شود که گویی آن سخنان از خود خواجه پارساست.

پرسش درخور درنگ و تأمل این است که چرا خواجه پارسا، علی رغم نام بردن از ده ها تن از عرفا و صوفیان، نام صریحی از ابن عربی نیاورده و از وی با عناوین فوق یاد کرده است؟ پاسخ این است که «بخارا... در نیمه اول قرن نهم تحت تأثیر مخالفان ابن عربی قرار داشت. عارفانی همچون زین خوافی و شاگردانش مثل شمس الدین تبادکانی... قائلان به وحدت وجود را تکفیر می کردند و از ابن عربی و تابعین او به وجودیه ملحدیه یاد می کردند و با کسانی که افکار ابن عربی را ترویج می دادند با سخت ترین وجه برخورد می کردند چنانکه زین الدین خوافی وقتی خبردار می شود برترین مرید و جانشینش احمد سمرقندی از ابن عربی و نظرات او را در مجالسش سخن می راند او را از جانشینی خود عزل و تکفیر می کند. خواجه پارسا تحت تدثیر چنین شرایطی زندگی می کرد و از همین روست که در آثار خود نامی از ابن عربی نمی برد... این در حالی است که نام دیگر عارفان را با تعظیم ذکر کرده است...» (راشدی نیا، ۱۳۹۵: ۷۱-۷۲)

باری، در ذیل بخش هایی از فتوحات ابن عربی که خواجه پارسا بدون اشاره به نام منبع خود، از آن در نیمه نخست تفسیر ثمانیه استفاده کرده است، آورده می شود:

«لَتَسْتَقْبِلَهَا كَمَا يُسْتَقْبَلُ الْقَادِمُ إِذَا جَاءَ مِنْ سَفَرٍ وَلَا بُدَّ لَهُ إِذَا كَانَ لَهُ مَوْجُودٌ مِنْ هَدْيِهِ لِأَهْلِهِ الَّذِينَ يَسْتَقْبِلُونَهُ فَإِذَا اجْتَمَعُوا بِهِ دَفَعَ إِلَيْهِمْ وَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ هَدْيُهُ لِقَاءَ رَبِّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ هَدْيُهُ التَّوْفِيقَ الإِلَهِيَّ وَالْإِعْتِصَامَ عَلَى حَسَبِ مَا أَرَادَ الْمُقَدِّرُ أَنْ يَهْبَهُ وَيُعْطِيَهُ؛ وَإِنَّمَا مَحْوُورُ الشَّمْسِ مِنْ جِرمِ الشَّمْسِ فِي صَبِيحِهَا لَيْلَتِهَا إِعْلَامًا بِأَنَّ اللَّيْلَ زَمَانٌ إِنْتَانِهَا وَالتَّهَارُ زَمَانٌ ظُهُورِ أَحْكَامِهَا» (۲۶) ر.ک: ابن عربی، ۱۹۹۴: ج ۹/۳۷-۴۳۹.

«فَمَنْ فَاتَهُ إِدْرَاكُهَا لَيْلًا فَلْيَتَرَقَّبِ الشَّمْسَ، فَإِذَا رَأَى الْعِلَامَةَ دَعَا بِمَا كَانَ يَدْعُوهُ فِي اللَّيْلَةِ لَوْ عَرَفَهَا وَ كَمَا أَنَّ نَوْزَ الْقَمَرِ إِنَّمَا هُوَ نَوْزُ الشَّمْسِ ظَهَرَ فِي جِرمِ الْقَمَرِ، فَلَوْ كَانَ نَوْزُ الْقَمَرِ مِنْ ذَاتِهِ لَكَانَ لَهُ شُعَاعٌ كَمَا هُوَ لِلشَّمْسِ وَ لَمَّا كَانَ مُسْتَعَارًا مِنَ الشَّمْسِ لَمْ يَكُنْ لَهُ شُعَاعٌ، كَذَلِكَ الشَّمْسُ إِذَا مَحَى نَوْزَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ نَوْزَهَا بَقِيَتِ الشَّمْسُ كَالْقَمَرِ لَهَا صَوٌّ بَعِيْرُ شُعَاعٍ، فَذَلِكَ الصَّوُّ نَوْزَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ حَتَّى تَعْلُو الشَّمْسُ قِيْدَ رُوحٍ أَوْ أَقْلٍ، فَحِينَئِذٍ يَرْجِعُ إِلَيْهَا نَوْزَهَا. وَإِنَّمَا ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَكَ لِتَعْلَمَ بِأَيِّ نَوْزٍ تَسْتَنْبِئُ فِي صَبِيحِهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ، فَتَعْلَمَ أَنَّ الْحُكْمَ فِي الْأَنْوَارِ كِلَيْهَا لِمَنْ نَوَّزَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ الْأَنْوَارَ مَا يَفْتَقِرُ إِلَى مَادَّةٍ وَتَعْلَمُ أَنَّهُ - سُبْحَانَهُ - نَوْزُ كُلِّ نَوْزٍ لِأَنَّ النُّورَ لَهُ إِظْهَارُ الْأَشْيَاءِ وَهُوَ الظَّاهِرُ بِنَفْسِهِ وَ لَيْسَ لِنَسِيءِ ظُهُورِهَا إِلَّا بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ اسْمِهِ النُّورِ، وَشَرَعَ لَنَا طَلَبَ هَذِهِ الصِّفَةِ، فَكَانَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «وَأَجْعَلْنِي نُورًا» وَ كَذَلِكَ كَانَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَجُعِلَتْ فِي أَوْتَارِ اللَّيَالِي لِأَنَّ اللَّيْلَةَ وَإِنْ كَانَ سَبَبًا فِي حُصُولِ الْبَرَكَاتِ وَ الْخَيْرِ وَ لَكِنْ عَيْنُ شُهُودِ الْوَتْرِ يَحْفَظُ الْعَبْدَ مِنْ نِسْبَةِ الْخَيْرِ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ مَعَ ثُبُوتِ السَّبَبِ عِنْدَهُ وَ جُعِلَتْ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ لِأَنَّهَا نَوْزُ وَ النُّورُ شَهَادَةٌ وَ ظُهُورٌ، فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ النَّهَارِ وَ النَّهَارُ مَتَأَخَّرُ عَنِ اللَّيْلِ لِأَنَّهُ مَسْلُوحٌ مِنْهُ وَ الْعَشْرُ الْآخِرُ مَتَأَخَّرَ عَنِ الْعَشْرِ الْوَسْطِيِّ وَ الْأَوَّلِ فَكَانَ ظُهُورُهَا وَ التَّمَاشِيهَا فِي الْمُنَاسِبِ الْأَقْرَبِ أَقْوَى وَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا رَأَاهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ.

وَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ النَّبَوِيِّ: «إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - يَتَجَلَّى فِي الثَّلَاثِ الْأَوْسَطِ وَ الْآخِرِ مِنَ اللَّيْلِ.» وَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنَّمَا هِيَ حُكْمٌ تَجَلَّى إِلَيْهِ فَكَانَتْ فِي الثَّلَاثِ الْأَوْسَطِ وَ الْآخِرِ مِنَ الشَّهْرِ، وَ الْبَاعِثُ عَلَى التَّمَاشِيهَا أَمُورٌ عَظِيمٌ قَدْرُهَا وَ عَظَمٌ مِنْ أَنْزَلِهَا وَ حَقَارَةٌ مِنَ التَّمَسُّهَا عِنْدَ نَفْسِهِ بِالتَّمَاشِيهَا بِإِفْتِقَارِ عَظِيمٍ يُقَابِلُ الْخَيْرَ الْعَظِيمَ، وَ الْعَبْدُ كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَتَحَقَّقَ بِعُبُودِيَّتِهِ - سُبْحَانَهُ - حَقَّرَ قَدْرَ نَفْسِهِ إِلَى أَنْ يُلْحَقَهَا بِالْعَدَمِ الَّذِي هُوَ أَصْلُهُ وَ لَا أَحَقَّرَ مِنَ الْعَدَمِ فَلَا أَحَقَّرَ مِنْ نَفْسِ الْمَخْلُوقِ فَسُمِّيَ أَيْضًا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لِمَعْرِفَةِ أَهْلِ الْخُصُورِ فِيهَا بِأَقْدَارِهِمْ أَعْنَى بِحَقَاقَتِهَا» (۲۶- ۲۷) پ. ر.ک: ابن عربی، ۱۹۹۴: ج ۹/۳۷، ۴۴۰، ۴۴۶- ۴۴۷ و ۴۵۰.

«وَ قِيَامُ اللَّيْلِ عِبَارَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ فِيهِ. هَذَا هُوَ الْمَعْرُوفُ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ فِي الْعُرْفِ الشَّرْعِيِّ.» (۲۷) پ.

۳- ارجاعات براساس نسخه ای از تفسیر ثمانیه به خط عبدالرحمان جامی است. این نسخه به تاریخ ربیع الأول سال ۸۴۸ ه. ق. نگاشته شده است و به شماره ۷۲ در کتابخانه مرادملای ترکیه نگهداری می شود. میکروفیلمی از این نسخه به شماره ۱۴۹ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است (دریابی، ۱۳۹۱: ج ۸/۵۳۸). این دست نویس کاملاً مضبوط و بدون افتادگی است. تمامی مطالبی که از متن تفسیر ثمانیه در این مقاله می آید در سه نسخه دیگر این اثر هم - که در دسترس نگارندگان هست - دیده می شود.

رک: ابن عربی، ۱۹۹۴: ج ۹/۴۲۴.

- «و القائمون في شهر رمضان على خاطرين: منهم القائم لرمضان وهو أتم، ومنهم القائم ليلة القدر و التماسيها و الكلُّ شرع، فمن قام لرمضان فقيامه لله - تعالى - لا لنفسه و من قام من أجل ليلة القدر فقد قام لنفسه، فإن التماسنا لها إنما هو لئلا نأخذ من خيرها في دار البقاء فما التمسناها للعبادة إلا لحفظ أنفسنا تبقى في الدار الآخرة.» (۲۸ ر). رک: ابن عربی، ۱۹۹۴: ج ۹/۴۳۰-۴۳۳ و ۴۴۴.

- «سُميت جهنم جهنم لبعدها قعرها. يُقال: «بئر جهنم»، إذا كانت بعيدة القعر.» روى أن بين أعلاها وقعرها خمسم و سبعون مائة من التسنين. تُحوى على حرور و زمهزير. البرد فيها على أقصى درجاته و الحر فيها على أقصى درجاته، حرورها هواء مُحترق لا جمر لها سوى بنى آدم و الأحجار المُتخذة آلهة، و الجحش لهُبها. و جميع ما يُخلق فيها من الآلام فمن صفة الغضب الإلهي و لا يكون ذلك إلا عند دخول الخلق فيها من الجحش و الإنس متى دخلوها، و إنما إذا لم يكن فيها أحد من أهلها فلا ألم فيها في نفسها و لا في نفس ملائكتها بل هي و من فيها من زبانياتها في رحمة الله - عز و جل - مُغمسون مُلتدون ﴿يَسْتَبِحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ [الأنبياء/ ۲۰]. فهي مخلوقة غير مخلوقة كرجل أراد أن يبنى داراً فأقام حيطانها كلها الحاوية على ساحتها الدائرة على فضاءها، فيقال: «قد بنى داراً ثم بعد ذلك يُنشئ بيوتاً على حسب أحوال الساكنين فيها و يجعل في البيوت من الآلات التي ينبغي أن تكون فيها.» (۵۰-۵۱ ر). رک: ابن عربی، ۱۹۹۴: ج ۴/۳۶۷-۳۷۰.

منابع

- ابن عربی، محیی الدین. ۱۹۹۴. الفتوحات المکیة. تحقیق و تقدیم: عثمان یحیی. ۱۴ ج. الطبعة الثانية. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- پارسا، خواجه محمد. ۸۴۸. تفسیر خواجه محمد پارسا. نسخه خطی شماره ۷۲. ترکیه: کتابخانه مراد ملاً.

- _____ ۱۳۵۴. قدسیه (کلمات بهاء الدین نقشبند). مقدمه و تصحیح و تعلیق: احمد طاهری عراقی. چاپ اول. تهران: ظهوری.

- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۹۰. نَفحات الأُنس مِن خَضراتِ القُدس. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی. چاپ ششم (دوم سخن). تهران: سخن.

- صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۸. تاریخ ادبیات در ایران. ج ۸. چاپ هشتم. تهران: انتشارات فردوس.

- راشدی نیا، اکبر. «شرح فصوص الحکم امیر سید علی همدانی و دیگر آثار او براساس نسخه ۲۷۹۴ کتابخانه شهید علی پاشای استانبول». فکر و نظر (فصلنامه پژوهش های معرفت شناسی و الهیات). سال دوازدهم. شماره سی ام. صص ۷۰-۸۴.

- کاشفی، حسین بن علی. ۱۳۵۶. زُشحات عین الحیاة فی مناقب مشایخ الطریقة التَّقشبندیة. با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات: علی اصغر معینیان. تعداد جلد: ۲ ج. چاپ اول. تهران: بنیاد نیکوکاری نوربانی.

سهیل یاری گل دزه | محمد ابراهیم مالمیر